

روایت دیگر، موثقه زرعه از سماعه است بدین نقل :

قال : سألته عن رجل مات و له بنون و بنات صغار و كبار من غير وصية و له خدم و ممالیک و عُقَد، كيف يصنع الورثة بقسمة ذلك الميراث؟ قال : «ان قام رجل ثقة قاسمهم ذلك كله فلا بأس»¹.

بی تردید اسناد دیگری نیز از تراث روایی میتوان در این باره پیدا کرد.

اشکال در استدلال به آیه و روایات گذشته در راستای اثبات مدعا

نقد استدلال به آیه و نقد نقد (دفاع از استدلال)

گاه گفته میشود : در کریمه مورد استدلال، معیار قوام بودن دو چیز قرار داده شده :

1. شایستگی و تفضیل؛
2. عهده‌دار بودن انفاق؛ و ظاهر در واو (یا در حد احتمال موجّه) جمع بین معطوف و معطوف علیه است نه برای تردید و تخییر (احد الامرین)، در حالی که محل بحث تنها برخورداری شخص از شایستگی است. از این گذشته آیا این دو معیار (یا هر یک از آن‌ها) حکمت است یا علت؟ استدلال وقتی تمام است که معیار مذکور علت باشد و چنین چیزی از آیه دریافت نمی شود.

در نقد این اشکال میتوان گفت : آن چه در آیه مطرح شده مفادی مورد ادراک عقل است نه این که تعبدی در میان باشد، به همین دلیل تناسب حکم (قوام بودن) و موضوع (شخص شایسته و لایق) در آیه اقتضا می کند که صرف شایستگی کافی باشد، و ذکر «بما انفقوا» به اقتضای مورد است. با این توضیح احتمال حکمت بودن این معیار هم ناموجه خواهد شد.

تناسب مذکور نوعی از فهم عرفی از دلیل است که البته پشتوانه و مبنای آن می تواند ادراک عقل، باشد.

نقد استدلال به روایات و رد نقدها

نسبت به استدلال به روایات ممکن است اشکالی عام وارد گردد و آن عدم دلالت آن چه در این روایات آمده بر ولایت شخصی که از دایره اصحاب ولایت با تلقی امامیه خارج است و اشکالات خاصی هم بر هر کدام وارد است؛ مثلاً گفته شود : روایت زید شحام بقرینه «یدخله الجنة» خاص شیعه امامی (مؤمن) را میگیرد نه غیر ایشان را.

¹. همان، ج 19، کتاب الوصایا، باب 88، ص 422، حدیث 2.

در روایت محمد بن اسماعیل [بن] بزیع هم آن چه داریم : «اذا كان القيم به مثلک و مثل عبدالحمید فلا باس» است لکن دلالتی ندارد که وجه مماثلت چه باشد؟ شیعه بودن؟ فقیه بودن؟ وثاقت و شایستگی حفاظت از اموال یتیم؟ عدالت؟ ودلالت وقتی تمام است که نظر امام - علیه السلام - به احتمال سوم باشد و این پدیده مثبتی ندارد. شاید بعید نباشد که وجه مماثلت تشیع و عدالت باشد، به دلیل برخی روایات که عدالت قائم به انجام کار را مطرح میکند. (ان کان الاکابر من ولده معه فی البیع فلا باس اذا رضی الورثة بالبیع و قام عدل فی ذلک).²

به علاوه شاید پاسخ امام، انشا در قالب خبر باشد. در واقع امام - علیه السلام - با این بیان حکم حکومتی صادر کرده و نصبی را صورت داده اند. این احتمال نسبت به روایت سماعة نیز جاری است.

لکن به نظر می رسد، این اشکالات وارد بر استدلال به روایات گذشته نباشد، با این بیان : وقتی در روایات، تصرفات کسانی که از دایره نصب خارج اند مورد تایید واقع می شود، این معنا چیزی جز ولایت - به معنای تصرف و امور مشابه در اموال دیگران - نیست. آن چه اثبات آن مورد نظر ما نیز است، همین است و بس.

مشکل دیگر روایت زید شحام را پاسخ دادیم، ضمن این که بر فرض قبول اشکال این روایت فاسقان امامیه را میگیرد، هر چند همه مدعای ما را ثابت نکند.

نسبت به روایت محمد بن اسماعیل گفته شده : وجه مماثلت تشیع نیست و الا «کان المناسب ان یقال : اذا كان من اصحابنا او من اصحابک او من یعرف امرنا فلا باس»؛ چنان که فقیه بودن نیز نیست «لانه لو كان لذلك فمفهوم الشرط انه لو لم یکن القيم فقیهاً ففیہ الباس و هذا ینافی کون التصرف فی مال الیتیم و القیام بامرہ من الامور التي لا تسقط بتعذر اذن الفقیه».³

محقق نائینی دو احتمال اخیر را متعین می داند و با این که نسبت وثاقت و عدالت را عام و خاص من وجه میدانند، لکن عدالت را در متصرف شرط میدانند چون : «لا شبهة ان العدل ایضا لا بد من ان یتصرف فی ما هو مصلحة الیتیم فالعدالة فی هذا الباب هی الاخص من الوثاقتة و فی الدوران بین الخاص و العام، الخاص هو المتیقن».⁴

ایشان برای اعتبار عدالت به برخی روایات دیگر استناد می کند؛⁵ نظیر روایتی که گذشت (ان کان الاکابر... و قام عدل فی ذلک).

2. همان، ج 17، ابواب عقد البیع و شروطه، باب 16، ص 362 و 363، ح 1.

3. منیة الطالب، ج 2، ص 242.

4. همان.

5. همان.